با دکتر عباس پژمان، مترجم

# ترجمه ادبی به شکل وحشتناکی غیراقتصادی است

**ترجمه‌های آشفته‌ای که در بازار کتاب می بینیم ما را برآن داشت تا دکتر عباس پژمان را به دفتر روزنامه دعوت کنیم و تحلیلی بر این آشفته بازار از زبان او بشنویم. چرا که همیشه بهترین ترجمه‌ها را با بهترین انتخاب‌ها از ادبیات داستانی آن سوی مرزها داشته است. پژمان صمیمانه دعوتمان را پذیرفت وآمد. اما هنگامی که مترجمی چون او را که مسلط است بر ادبیات جهان ـ بویژه ادبیات فرانسه ـ درکنارت می بینی نمی توانی از آخرین اتفاق ادبی که البته مهم‌ترین خبر در جهان ادبیات نیز هست صرف نظرکنی. بنابر این گفتگوی ما با مترجم رمان‌های «کوری»، «سال مرگ ریکاردو ریش» و «موز وحشی» به سمت نوبل ۲۰۰۸ و برنده فرانسوی آن «لوکلزیو» کشیده شد. دکتر پژمان که همواره آثاری را نه به دلیل برنده بودن یا مطرح شدن در محافل ادبی، بلکه فقط به دلیل انتخاب خودش و محتوای قابل قبول خودش ترجمه و به خوانندگان جدی ادبیات معرفی کرده است، از این نویسنده فرانسوی تعریف کرد و او را برخلاف اظهارات محافل ادبی جهان، نویسنده‌ای اخلاق‌گرا و پایبند به اصول انسانی معرفی کرد و البته نویسنده ای خوب که آثارش خواندنی است. پژمان همچنین اظهارامیدواری کرد که درآینده‌ای نه چندان دور، رمانی از این نویسنده برای خوانندگان آثارش ترجمه کند.**

عکس: جام جم

آرش شفاعی

**اجازه بدهید صحبت را از بحث ترجمه شروع کنیم. از دید شما کسی که بخواهد کار ترجمه را شروع کند چه صلاحیت‌هایی باید داشته باشد؟ به عبارت دیگر، مرتبت زباندانی او در چه حد باید باشد تا بتواند وارد این حوزه شود؟**

دانستن زبان در ترجمه، معنی خاصی دارد و هرکس که زبان خارجی بداند و بتواند به این زبان بنویسد نمی‌تواند ترجمه کند. دانستن زبان برای ترجمه ادبی به این معنی است که آن متنی را که می‌خواهی ترجمه کنی، خوب بفهمی. این موضوع متاسفانه در کشورما خیلی کمرنگ جلوه داده می‌شود وغالبا تسلط به زبان مقصد را مهم‌تر می دانند درحالی که اصلا این‌طور نیست. فهمیدن متن ادبی خودش یک هنر است که پشت سر آن، امروز یک تئوری است.

**فهمیدن متن ادبی یعنی چه؟**

رولان بارت در آن نظریه معروف خود، متن‌های ادبی را به ۲ دسته تقسیم‌بندی می کند: متن‌هایی که در آنها خواننده تقریبا فقط نقش خواننده را دارد و دسته دوم آنهایی که تخیل و ذهنیت خواننده در شکل‌گیری نهایی متن دخالت دارد. بنابراین همه خواننده‌ها نمی‌توانند همه متن‌های ادبی را بفهمند. فهمیدن بسیاری از این گونه متن‌ها اندیشه و ذوق می‌خواهد.

در بیشتر متن‌های ادبی، ظرافت‌هایی وجود دارد که فهمیدن آنها برای هر مترجمی مقدور نیست حتی مترجمانی که به عنوان مترجمان خوب و توانا شهرت پیدا می‌کنند.

بنابراین تسلط به زبان مبدا درترجمه ادبی معنای خاصی پیدا می‌کند و اگر مترجم ظرافت‌های متن را درک نکرده باشد بعید است ترجمه، به معنای واقعی آن اتفاق بیفتد.

فقط چیزی که هست اگر مترجم به زبان مقصد مسلط باشد بسیاری از مواردی را که معنای آن‌ها را در متن اصلی متوجه نشده است به شکلی می‌نویسد که خیلی مشخص نباشد؛ هر چند بالاخره ردپاهایی هم از خودش باقی می گذارد و از روی همان متن فارسی هم می‌شود فهمید که مترجم نتوانسته است برخی مفاهیم را بفهمد. هرچقدرهم که مترجم روی متن فارسی کارکند و بخواهد به آن مواردی که آنها را نفهمیده، صورت‌های منطقی بدهد معمولا بازهم رد پاهایی ازخودش برجای می گذارد.

**تسلطی از این جنس که شما می‌فرمایید چگونه به دست می‌آید؟**

یکی این است که زبان مبدا را خوب یاد گرفته باشد و دیگری هم استعداد ذاتی است.

من احساس می‌کنم ترجمه حتی درهمان فهمیدن متن اصلی هم خودش یک نوع هنر است و ذوق خاصی می‌خواهد. واقعا نباید انتظار داشت که تعداد مترجمان خوب هم مانند تعداد نویسندگان خوب خیلی زیاد باشد. واقعا همین‌طور است.

**یعنی شما معتقدید یک ترجمه خوب از یک متن ادبی، فقط کار آن مترجمی است که مشخصاتی از یک نویسنده هم در وجود او باشد؟**

بله. او باید خواننده اندیشمند و منتقد خوب هم باشد. برخی منتقدها را دیده‌اید که وقتی اثری را می‌خوانند آن اثر درواقع شکوفا می‌شود؟ اینها چیزهایی را می‌بینند که در آن متن بوده است اما بسیاری از خوانندگان نتوانسته‌اند آنها را ببینند. مثلا آن نقدی که رولان بارت درباره یکی از داستان‌های بالزاک نوشت آن داستان را واقعا شکوفا کرد.

مترجم ادبی هم باید چنین موجودی باشد. او باید بتواند ظرافت‌هایی را که در متن هست ببیند و چون کار مترجم جمله به جمله و حتی کلمه به کلمه پیش می‌رود، او باید حوصله و دقت زیادی هم به خرج دهد تا بتواند همه ظرافت‌هایی را که در متن اصلی هست، در هرجمله آن کشف بکند، اما این‌که چگونه اینها را به زبان فارسی برگرداند هم بحث دیگری است.

**مترجم شعر چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟**

زبان بسیاری از داستان‌ها درواقع به شعر پهلو می‌زند و ترجمه آنها هیچ دست کمی از ترجمه شعر ندارد؛ ولی برخی شعرها هست که در آنها از امکانات زبان مبدا نظیر اصطلاحات و بازی‌های کلامی و ایجاز شدید استفاده شده که ترجمه اینها گاهی به حد غیرممکن نزدیک می‌شود و اگراین گونه متن‌ها ترجمه هم بشود حتی در بهترین حالت هم فقط شبحی از متن اصلی خواهد بود. البته همه شعرها این‌طور نیستند. بگذارید یک مثال ملموس بیاورم. شما شعر سهراب سپهری یا فروغ فرخزاد را خیلی راحت‌تر از شعر حافظ یا اخوان ثالث یا شاملو می‌توانید به زبان انگلیسی ترجمه کنید.

**به عبارت دیگر متن‌هایی که بر فرم‌های زبانی تکیه بیشتری دارند در ترجمه سخت‌ترند؟**

مترجم باید تکلیف خودش را با خودش مشخص کند. اتفاقا مترجم خوب کسی است که می فهمد این متنی که قرار است ترجمه کند تا چه حد ترجمه‌پذیر است و او چقدر می‌تواند از عهده آن برآید. مترجمان خوب این را می‌فهمند. بیشتر کسانی که به سراغ متن‌هایی می‌روند که ترجمه آنها سخت است، شاید نمی‌دانند فهمیدن متن اصلی یعنی چه و اصلا ترجمه یعنی چه.

این تشخیص که آیا حریف آن متن هستی یا نیستی، بخش مهمی از ترجمه ادبی است و اگر این را بفهمی، مترجم موفقی خواهی بود. آنچه پس از این مرحله می‌ماند مقداری کوشش و تحقیق است و مقداری دقت که این هم واقعا برای ترجمه خوب از یک متن ادبی لازم است.

بعضی از مترجمان مشهور و صاحب‌نام هستند که بعضی از کتاب‌ها را خوب ترجمه کرده‌اند اما بعضی کتاب‌های دیگر را نه.

**شاید این دیدگاه خیلی بدبینانه باشد. به نظر می‌رسد ترجمه ادبی در کشورما حالت خاصی پیدا کرده است. به نظر می‌رسد این میدان خیلی فراخ شده و افرادی که شاید کتاب لغت به دست در حال ترجمه‌اند، وارد این میدان شده‌اند. آیا شما هم این عقیده را درباره ترجمه ادبی‌مان دارید؟**

این البته خیلی هم مساله خاص ما نیست و کمابیش در جاهای دیگر و زبان‌های دیگر هم هست، حتی در زبان انگلیسی، حتی در زبان فرانسه. درهرحال، من هم با شما هم عقیده‌ام. گاهی ترجمه‌هایی هست که کاملا مشخص است که مترجمان آنها مترجم واقعی وتوانایی نبوده‌اند و نباید این کا ررا می کردند.

در کشور ما البته چون این عرصه بی در و پیکر است و هرکسی می‌تواند ترجمه ای کند و اثرش هم به دلیل این که ناشران خیلی زیادند چاپ شود، این مساله بیشتردیده می‌شود.

بسیاری از مترجمان صلاحیت ترجمه بسیاری از متن‌ها را ندارند و دست به این کارمی‌زنند و همان‌طور که گفتم حتی این وضع را متاسفانه در میان مترجمان صاحب نام هم گاهی می توان مشاهده کرد و مختص مترجمان تازه کار و گمنام نیست.

**شما چقدر ناشران را در وضعیت فعلی ترجمه دخیل می‌دانید؟ آیا ویراستاری و کارشناسی متن ادبی در نشر ما جدی گرفته شده است؟**

من نمی‌فهمم ویراستاری یعنی چه؟ ویراستاری درحد یکدست کردن رسم الخط و احیاناً گرفتن اشتباهات تایپی و درست کردن علائم سجاوندی و بعضی سهوها و خطاهای کوچک قابل قبول است. هرچندکه به نظرمن مترجم خودش باید اصول نگارش را بلد باشد و هرچند ما هنوز رسم الخط واحدی نداریم ـ و من هم این را مساله خیلی مهم نمی‌دانم ـ رسم‌الخط درست را هم رعایت کند، اما مقابله متن ترجمه شده با متن اصلی و اصلاح غلط های فراوان آقا یا خانم مترجم وظیفه ویراستار که نیست!

اگر واقعا مترجم در این حد ضعیف است که یک نفر دیگر باید متنی را که او لت و پار کرده است ترمیم کند و حتی از نو زنده کند اصلا این فرد نباید ترجمه کند.

متاسفانه من دیده‌ام که حتی مترجمان مشهور هم مشکلات ترجمه و وفور ترجمه‌های ضعیف را ناشی از نهادینه نشدن ویراستاری در امر ترجمه ادبی می‌دانند! سوال اینجاست که مگر ویراستارها برتر از مترجم‌ها هستند؟ ویراستارها هم در حد همان مترجم‌ها و حتی ممکن است پایین‌تر از آنها باشند. اگر ویراستاری از مترجم بالاتر باشد خودش می‌رود و کتاب را ترجمه می‌کند. چرا بیاید کتابی را ویراستاری یا در واقع از نو زنده کند تا به نام آقای مترجم چاپ شود؟

وقتی مترجم متن اصلی را نفهمیده است، چه دلیلی وجود دارد که او هم در حد همان مترجم یا حتی پایین‌تر از اوست آن را بهتر بفهمد؟

**اجازه بدهید من به جای کلمه ویراستاری از کلمه کارشناسی استفاده کنم. فرض کنید من ناشرم و با چند کارشناس خبره در زمینه ترجمه ادبی همکاری می‌کنم. وقتی کسی یک متن ترجمه شده برای من می‌آورد کتاب را به آنها ارجاع می‌دهم تا مشخص شود این ترجمه چقدر درست و چقدر مترجم متن را فهمیده است. آیا در بازار نشر ما هم چنین چیزی وجود دارد؟**

بله، وجود دارد. ظاهرا خیلی از ناشرها این کار را می‌کنند. اما بعید می‌دانم که تعداد «کارشناس»های خوب هم خیلی باشد. واقعا هم من خیلی از ترجمه‌ها را می‌شناسم که کارشناس آنها را قبل از پذیرش دیده و تایید کرده یا حتی گاهی این کتابها ویراستاری هم شده‌اند (آن هم گاهی بیش از یک بار) و با این حال به لعنت خدا نمی‌ارزند. ما ایرانی‌ها عادت داریم به فرعیات و حاشیه‌های هر چیزی بیش از خود آن چیز اهمیت بدهیم! درخصوص ترجمه و ویراستاری آن هم واقعا الان همین حالت هست.

**واقعا دلیل این همه ترجمه‌های ضعیف در بازار چیست؟**

یک دلیل اصلی و خیلی مهم. شما انتظار نداشته باشید هرچقدر هم که ناشران و مترجمان کوشش کنند، تعداد ترجمه‌های عالی خیلی زیاد باشد. البته منظورم ترجمه‌هایی است که همسنگ متن اصلی خود محسوب می‌شوند. ترجمه اصلا کارراحتی نیست. ترجمه ضعیف و بد البته کار راحتی است و خیلی‌ها هم آن را می‌توانند انجام دهند و می‌دهند. ترجمه متوسط را هم خیلی‌ها می‌توانند انجام دهند اما ترجمه خوب و ممتازخیلی خیلی کم است و کاری است فوق‌العاده سخت و مستلزم استعداد زیاد و سواد بالا.

این وضعی که شما می‌بینید کاملا طبیعی است. بسیاری از مترجمان هم واقعا احساس مسوولیت می‌کنند و می‌کوشند بلکه ترجمه خوبی انجام دهند اما چه کنند، همینند دیگر!

**با این اوصاف به نظر شما ما چند مترجم واقعا خوب و توانا داریم؟**

خیلی کم، خیلی کم. شما از این تعارف‌هایی که در نشریات و مطبوعات می‌بینید که می‌نویسند استاد فلان و مترجم چیره دست و مترجم هنرمند و مترجم درخشان و امثال این چیزها بگذرید. خیلی از این خبرها نیست.

تعداد کتاب‌هایی که ترجمه آنها قابل تامل است و مترجم واقعا هم متن اصلی را خوب فهمیده و ظرافت‌ها را درک کرده و تا جایی که ممکن بوده آنها را در زبان فارسی اجرا کرده است خیلی کم است.

**شما درباره صلاحیت‌های ترجمه در خصوص زبان مبدا صحبت کردید منتها موضوع صلاحیت و سواد در زبان مقصد همیشه مغفول مانده است. خیلی جاها مترجمان تحت سلطه زبان متن قرار می‌گیرند و در برگرداندن آن به زبان فارسی توفیق نمی‌یابند. شاید دلیل این کار ناآگاهی به پیشینه ، امکانات و توانایی‌های زبان فارسی باشد. به نظر شما در روند درست ترجمه چند درصد از توانایی مترجم باید صرف برگردان درست در زبان مقصد شود و مترجم ادبی چقدر باید بر زبان فارسی مسلط باشد؟**

کاملا باید مسلط باشد وگرنه بالاخره یک جای کار خواهد لنگید. همان‌طور که به زبان اصلی هم باید کاملا مسلط باشد. ترجمه ۲ مرحله دارد؛ یک مرحله این است که مترجم متن اصلی را بخواند و بفهمد و ظرافت‌های آن را درک کند و مرحله بعدی این است که اینها را به زبان فارسی بنویسد. هر کدام از اینها ضعف داشته باشد و خوب اجرا نشود، ترجمه درستی صورت نخواهد گرفت.

نوشتن به هر حال کار سختی است، مخصوصا در ترجمه. کاری که مترجم برای نوشتن انجام می دهد از یک جهت خیلی سخت‌تر از کاری است که نویسنده برای نوشتن می‌کند. نویسنده در واقع فکرها و ایده‌های خودش را می‌نویسد و بنابر این اختیار اموالش را دارد و هر جا که دید حاصل کارش در نوشتن فکر یا ایده‌ای خوب در نیامد، براحتی می‌تواند آن را یک جور دیگر بنویسد یا حتی از خیر آن بگذرد. اما مترجم در واقع فکرها و ایده های یک نفر دیگر را می‌نویسد و بنابراین نمی‌تواند براحتی از چیزی صرف نظر کند یا حتی آن را طور دیگری بنویسد (من یک روز این را به یک نفر گفتم و بعدا دیدم عین همین را در مصاحبه‌اش مطرح کرده است. بنابراین اگر این را که حرف مهمی هم نیست، در جایی خوانده‌اید، فکر نکنید از کس دیگری «نقل قول» می‌کنم).

مترجم مجبوراست دقیقا همان معنایی را که نویسنده درآن جمله ایجاد کرده است، در ترجمه خود ایجاد کند و هر چقدر از آن معنی دور بشود، طبیعی است به همان اندازه هم در کارش ناموفق خواهد بود. همان‌طور که گفتم ترجمه از این لحاظ مشکل‌تر از نویسندگی است. نویسنده متن اصلی معمولا فکرها و ایده‌هایش را بر اساس امکانات زبان خودش ایجاد کرده است و گاهی واقعا زبان فارسی آن امکانات را ندارد و در اینجا مترجم مجبور است از فرمی که درآن جمله ایجاد شده، صرف نظر کند و مترجم قوی کسی است که امکان دیگری را در زبان فارسی پیدا کند تا هم آن فکر از بین نرود و هم آن فرم را یکجورهایی حفظ بکند.

**زبان فارسی در چه حوزه‌هایی ضعف دارد؟**

نمی‌شود گفت زبان فارسی ضعف دارد. یعنی همانقدر که زبان فارسی ضعف دارد، زبان انگلیسی و فرانسه هم ضعف دارد. این درواقع یک امر کاملا طبیعی است. می دانید که ساختار و امکانات زبان‌ها با هم متفاوت است. یک کلمه عادی در زبان فارسی می‌تواند چند معنا داشته باشد یا ترکیب حروفش طوری باشد که زیبایی خاصی ایجاد کند، اما در زبان انگلیسی نمی‌توان کلمه‌ای پیدا کرد که از هر حیث معادل آن کلمه فارسی باشد، یعنی مثلا همه آن معناها را در خودش داشته باشد، یا ترکیب حروفش طوری باشد که دقیقا چیزی مثل آن زیبایی کلمه فارسی را ایجاد کند. این تازه فقط در سطح کلمه است. در سطح ساختارها که اختلاف‌ها خیلی شدیدتر می‌شود. مترجم در واقع در هرجمله‌ای با اینچنین وضعیتی روبه‌رو است و باید بتواند برای آن جمله‌ای که در قالب زبان مبدا شکل گرفته است قالب جدیدی در زبان فارسی پیدا کند و اصلا لذت عمده ترجمه هم در همین است.

**بیشتر کسانی که به سراغ متن‌هایی می‌روند که ترجمه آنها سخت است، شاید نمی‌دانند فهمیدن متن اصلی یعنی چه و اصلا ترجمه یعنی چه**

من واقعا جمله‌های زیادی را دیده‌ام که مترجمی نتوانسته است آنها را خوب بنویسد اما مترجم دیگری آمده و نوشته. یعنی کسی می‌تواند فارسی را متهم به ضعف کند که واقعا مترجم قدرتمندی باشد و واقعا زبان فارسی ضعف داشته باشد، نه خود مترجم. البته تعریف کردن از توانایی‌های فارسی و امکانات آن امروزه به یکی از کلیشه‌ها و فرمول‌های ژورنالیستی هم تبدیل شده است و جالب است که گاهی هم کسانی پز این امکانات و توانمندی‌ها را از جانب زبان فارسی می‌دهند که هیچ نمونه‌ای از این امکانات را نمی‌توانند ارائه کنند. گاهی هم بعضی‌ها استفاده از معادل‌های مهجور بعضی کلمات و اصطلاحات را که خود زبان آنها را معمولا به دلیل زیبایی‌شناسی پس زده است، به عنوان نمونه‌های درخشانی از هنر خود در استفاده از امکانات موجود در فارسی کلاسیک به رخ این و آن می‌کشند.

**حالا که این بحث پیش آمد، آیا با چند ترجمه از یک اثر موافقید؟**

این بحث در این سال‌ها خیلی مطرح شده است. اگر مترجمی بتواند کتابی را بهتر از مترجم‌های قبلی آن ترجمه کند، حتما باید این کاررا بکند. من شخصا این را کاملا تایید می کنم و هیچ ایرادی درآن نمی بینم. مساله این است که در بیشتر موارد به علت‌های دیگری است که از یک اثر واحد ترجمه‌های متعددی به بازار می‌آید. مثلا اثری پرفروش است و ترجمه هم شده است، اما مترجم دیگری می‌آید و ترجمه جدیدی از آن ارائه می‌دهد که فقط در حد همان ترجمه قبلی یا شاید حتی ضعیف‌تر از آن است. این به نظر من هیچ ضرورتی ندارد و از لحاظ اخلاقی و انسانی هم قابل قبول نیست و کسی که این کار را انجام می‌دهد کارفرهنگی انجام نمی‌دهد که از او دفاع کنیم.

**مساله من چیز دیگری است. اگر چند مترجم فرصت و زمان و انرژی خود را صرف یک متن واحد می‌کنند، این خسارت در مجموع برای ادبیات به وجود می‌آید که ما از این فرصت که هرکدام از آنها به سراغ کارجدیدی که تاکنون به ادبیات ما معرفی نشده برونده، محروم می‌شویم.**

این البته قضیه‌اش فرق می کند. در هر حال بعضی اثرها و شاهکارها هست که قبلا به فارسی ترجمه شده است، اما من شخصا بدم نمی آید که آنها مجددا و البته به شکل بهتری ترجمه شوند. بعضی از آنها واقعا استحقاق این را دارند که با ترجمه‌های بهتری در اختیار خواننده‌ها قرار بگیرند. من خودم شاید چند تا از این جور کتاب‌ها را که خیلی به آنها علاقه دارم، ترجمه کنم.

**مثلا؟**

حالا اسم نمی‌برم، ولی ترجمه یکی از آنها تمام شده و آماده چاپ است و شاید تا چند ماه دیگر چاپ هم بشود. برای ترجمه یکی دیگر هم الان مدت‌هاست که با یکی از ناشرها قرارداد بسته‌ام.

**موضوع انتخاب اثر هم در اینجا مهم است. خیلی وقت‌ها نگاه مترجم در انتخاب اثر پیروی از جریانها و رویدادهای ادبی غرب است و مترجمان ما کمتر به سراغ کشف نویسندگان خوب می‌روند. کافی است یک کتاب به هردلیل در غرب مطرح شود آن وقت مترجمان ما برای ترجمه آن هجوم می‌برند و پس از انتشار می‌بینیم که شاید اثر ادبی متوسطی هم بوده است و نمونه بارز آن بادبادک باز آقای خالد حسینی است. به نظر شما سالم‌ترین و سریع‌ترین راه معرفی آثار ادبی ارزشمند و کشف نویسندگان خوب برای معرفی به فارسی زبانان چیست؟**

کار فوق‌العاده سختی است. لابد می‌دانید که الان دسترسی به کتاب‌های خارجی برای مترجم‌ها کار راحتی نیست. کتاب‌های خارجی خیلی کم برای فروش وارد کشور می‌شود و گران هم است. قیمت کتابی که در آمریکا و اروپا منتشر می‌شود به پول ما حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان است که با هزینه‌های پست و حمل و نقل آن گاهی سر به ۵۰ هزارتومان هم می‌زند؛ بنابراین مترجم ایرانی دسترسی چندانی به کتاب‌های خارجی بخصوص کتاب‌های تازه منتشر شده ندارد، مخصوصا که تعداد این کتاب‌های تازه منتشرشده هم خیلی زیاد است. هر سال حدود ۱۰۰ هزار اثر ادبی در دنیا چاپ می‌شود که به هرحال درصدی از آنها آنقدر خوب است که واقعا جا دارد به فارسی ترجمه شود. حالا مترجم ایرانی آنها را از کجا بشناسد، چون حتی دسترسی چندانی هم به آنها ندارد؛ بنابراین تنها راهی که برایش می‌ماند این است که گوش بخواباند و ببیند کدام یک از اینها جایزه می‌برند یا در فهرست پرفروش‌های نیویورک تایمز می‌آیند.

گروهی از مترجمان هم سراغ آثار یکی دو نویسنده خاص می‌روند و آثار او را ترجمه می‌کنند.عده‌ای هم هستند که به هرحال کتاب‌ها را به دست می‌آورند و می‌خوانند، اما کار بسیار سختی است. درنظر بگیرید که مثلا فقط در فرانسه سالی ۲هزار اثر ادبی جدید منتشر می‌شود؛ البته تعداد زیادی از اینها مزخرف است، اما لااقل صدتایی که در میانشان هست که قابل تامل و ترجمه باشد، پس شمار زیادی از اثار ادبی ارزشمند را ما نمی‌شناسیم، در حالی که من معتقدم بسیاری از آنها خیلی زیباتر و قوی‌تر از کتاب‌هایی هستند که مشهور می‌شوند و مترجمان ما به دنبال آنها می‌روند.

پارسال در فرانسه ۵ رمان نامزد دریافت جایزه گنکور بود. من اینها را خواندم. کتاب برنده جایزه که اصلا نظر مرا جلب نکرد و ۲ تا از آن نامزدها را هم از بس بی‌مزه بودند تا آخر نتوانستم بخوانم. اما از یکی از آنها خوشم آمد و ترجمه‌اش هم کردم. اسم این کتاب کاناپه قرمز و نویسنده آن خانم ۶۰ ساله‌ای است به نام میشل لسبر. این کتاب بزودی چاپ هم خواهد شد. تمامی آثاری که من برای ترجمه انتخاب کرده‌ام همین حالت را داشته اند یعنی کتاب‌ها را خوانده و بعد انتخاب کرده‌ام و بعضی از آنها هم از نویسندگانی بوده‌اند که در ایران کسی آنها را نمی‌شناخت، مثل گی یرمو آریاگا یاهانس هرلین یا ماری داریوسک یا همین خانم لسبر. حتی ساراماگو را هم ـ که من ۳ اثر از او ترجمه کرده‌ام ـ پیش از این‌که نوبل ببرد می‌شناختم و کوندرا هم هنوز هیچ اثری از او ترجمه نشده بود که من بعضی از کتاب‌هایش را خوانده بودم، ولی آن زمان هنوز ترجمه نمی‌کردم. ماری ناباکوف را هم خواندم و ترجمه کردم نه این‌که چون ناباکوف بود ترجمه کنم. بعضی از رمان‌های او را هم خواندم تا ترجمه کنم، اما خوشم نیامد و ترجمه نکردم.

من شخصا چه نویسنده ناشناس باشد و چه نامدار، به شرطی کتاب را ترجمه می‌کنم که آن را تا آخر بخوانم و از آن خوشم بیاید و یکی از ملاک‌هایم این است که مجددا بتوانم این کتاب را بخوانم، بخصوص که ترجمه کردن هم خودش خواندن، است. شاید اثری را بخوانیم و خوشمان هم بیاید، ولی حوصله دوباره خواندنش را نداشته باشیم. این جور کتاب‌ها را هم ترجمه نمی‌کنم.

**قبول دارید این روش خیلی اقتصادی نیست؟**

بله. درواقع به طرز وحشتناکی اقتصادی نیست. برای همین است که بعضی مترجمان تا کتاب به دستشان می‌رسد شروع به ترجمه آن می‌کنند و در عرض دو سه ماه هم کتاب را ترجمه و منتشرمی‌کنند وچون اثر مشهوری است پرفروش هم شده و گاهی چندبارهم چاپ می‌شود. باور کنید من هر سال بیش از ۱۰ کتاب را تا نیمه می‌خوانم، ولی دیگر نمی‌توانم پیش بروم و کنارمی‌گذارم.

**یعنی می‌شود این نتیجه را گرفت که کار ترجمه ادبی جدی در ایران اصلا کار اقتصادی و به صرفه ای نیست؟**

حتی آنهایی هم که موفق هستند مگر چقدر درآمد دارند؟ آنها واقعا انسان‌های بدبخت و شریفی هستند. از بعضی ضعف‌های فرهنگی آنها که بگذریم اصلا قابل مقایسه با آن آدم‌هایی نیستند که به شیوه‌های اقتصادی خون مردم را می‌مکند.

**چرا همیشه جریان ترجمه در کشور ما یکسویه بوده است؟ منظورم این است که چرا هیچ‌وقت به فکر ترجمه آثار خودمان به زبان‌های دیگر نبوده‌ایم و آثار ما به زبان‌های خارجی ترجمه نمی‌شود؟**

ناشکری نکنید. چرا می گویید آثار ما به زبان‌های دیگر ترجمه نمی‌شود؟ ترجمه مثنوی معنوی ما کار حضرت فیل است و طرف یک عمر را صرف ترجمه این اثر کرد یا شاهنامه را به چندین زبان ترجمه کرده‌اند و حافظ را هم همین‌طور...

**من درباره ادبیات کلاسیک این حرف را قبول دارم.**

درباره آثار مدرن هم واقعا کم ترجمه نشده است و من معتقدم نگاهمان در این زمینه واقع بینانه نیست.

فکر می کنید مثلا از ادبیات معاصر فرانسه چقدر به زبان‌های دیگر ترجمه می‌شود؟ حتی از آثار نویسندگان مشهورشان؟ جایزه ادبی گنکور را که می‌شناسید. این جایزه نه فقط مهم‌ترین جایزه ادبی فرانسه، بلکه یکی از مهم‌ترین جوایز ادبی دنیاست. هر کتابی که این جایزه را ببرد هم در خود فرانسه شهرت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند و هم در سطح دنیا؛ اما از این مثلا ۳۰ تا کتابی که در ۳ دهه اخیر این جایزه را برده‌اند چندتاشان به زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند؟ تا آنجا که من اطلاع دارم فقط تعداد خیلی کمی از اینها به انگلیسی ترجمه شده‌اند. الان در همان انگلیس و فرانسه و آمریکا هم کمتر نویسنده‌ای شانس این را پیدا می‌کند که آثارش به زبان‌های دیگر ترجمه شود. از نویسندگان معاصر ما هم واقعا بیست سی نفری می‌توان شمرد که آثارشان به زبان‌های دیگر ترجمه شده است. البته یک چیز دیگر را هم باید در نظر داشت. ما در قیاس با بسیاری از کشورها خیلی کم نویسنده داریم و تولیدات ادبی‌مان در قیاس با آنها بسیار کم است. الان هم در دنیا وضع طوری است که یا باید اثر خیلی خاص و پرفروش باشد تا به زبان‌های دیگر ترجمه شود یا از لحاظ ارزش ادبی شهرت و اعتبار قابل توجهی پیدا کند.

**خودتان رغبت کرده‌اید آثاری از زبان فارسی برای خارج از کشور ترجمه کنید؟**

اگر برنامه‌ای باشد حتما همکاری خواهم کرد؛ البته ترجمه آثار فارسی برای خارج از کشور برنامه و پشتیبانی می‌خواهد و کار چندان راحتی نیست. پارسال ۱۵ تا از رمان‌های معاصر ایرانی را برای ترجمه به انگلیسی انتخاب کرده بودند و از من هم دعوت کردند که یک فصل از یکی از آنها را ترجمه کردم. قرار بود در مورد چاپ این ۱۵ تا رمان با ناشرهای انگلیسی مذاکره شود. تا آنجا که من اطلاع دارم تا حالا ۲ تا ناشر برای چاپ ۲ تا از آنها رغبت نشان داده اند. در هرحال اگر این برنامه به نتیجه‌ای برسد آن کتاب را تا آخر ترجمه خواهم کرد.

برنامه دیگری هم به همین شکل در حال حاضر هست که من هم برای همکاری با آن دعوت شده‌ام. به نظر می‌رسد امید موفقیت در این یکی بیشتر از آن یکی باشد. تا ببینیم.

**چقدر موافقید که در این کار دولت باید سرمایه گذاری کند؟**

اتفاقا باید دولت این کار را بکند. برای دولت واقعا هیچ کاری ندارد که مثلا ۵۰ اثر را ترجمه و چاپ کند. هزینه ترجمه و چاپ ۵۰ تا رمان واقعا برای دولت چیزی نیست. دولت خیلی راحت می‌تواند حتی در این زمینه سرمایه گذاری معنوی و فرهنگی کند و حتی من شنیده‌ام بودجه‌هایی هم برای این جور کارها هست که هنوز صرف نشده است. البته ظاهرا می‌خواهند کارهایی بکنند که هنوز مشخص نیست چقدر موفق باشند؛ اما سرمایه‌گذاری دولت در این زمینه به نفع خود دولت هم خواهد بود. معروفیت و شهرت هر اثر ایرانی در نهایت باعث سربلندی ایران و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی خواهد بود.